

# انقلاب در تحلیل‌ها، پیش شرط تحلیل انقلاب اسلامی

سید مجتبیٰ نعیمی<sup>۱</sup>

## مقدمه

پیرامون موضوعات سیاسی-اجتماعی، از لحاظ زمانی، سه سطح تحلیل وجود دارد: الف. تحلیل پیشینی؛ که در آن سعی می‌شود تا قبل از وقوع یک پدیده، و با دیدن شواهد و ادله مربوط به آن، کم و کیف پدیده پیش‌بینی شده و بر این مبنای یک‌سری حدسیات آرایه گردد. می‌توان ادعا کرد مباحثی که در غالب آینده‌پژوهی مسائل سیاسی-اجتماعی تولید می‌شود، از نوع تحلیل‌های پیشینی هستند.

ب. تحلیل میانی؛ این دسته از تحلیل‌ها شامل آنهایی می‌شود که در دوران وقوع پدیده سیاسی-اجتماعی ابراز می‌شوند. اصولاً از آنجا که چنین پدیده‌هایی در ظرف زمانی طولانی حادث می‌شوند، در این برهه، نظریه‌ها و دیدگاه‌هایی آرایه می‌شود که از درون فضای درگیر پدیده، به آن می‌نگرند. این نظریه‌ها، محیط بر پدیده سیاسی-اجتماعی بوده و متناسب با تغییرات رخ داده در آن، دچار تحول می‌شوند.

ج. تحلیل‌های پسینی؛ به تحلیل‌هایی اطلاق می‌شود که پس از گذشت زمان قابل

۱. کارشناس ارشد علوم سیاسی





ملاحظه‌ای از وقوع پدیده‌های سیاسی-اجتماعی و بارو شدن اسناد، مدارک، شواهد و به طور کل، همه یا اکثر داده‌های لازم برای تحلیل چنین مسائلی، تولید می‌شوند. هر چند در مورد کمتر واقعه سیاسی-اجتماعی رخ داده در گذشته، می‌توان به قطعیت اعلام کرد که همه ابعاد آن روشن شده، اما در هر صورت، تحلیل‌های پسینی از امتیاز استفاده از مواد خام تحلیلی بهره می‌برند؛ امتیازی که در تحلیل‌های پیشینی یا آینده پژوهانه وجود نداشته و در تحلیل‌های میانی نیز به جامعیت تحلیل‌های پیشینی نیست. این چنین است که پژوهشگر موجود در این دسته، محاط بر ماجرا بوده و با دقت بیشتری، به بررسی اتفاقی که گذشته می‌پردازد.

البته همه اینها در شرایطی است که ما ابزار تحلیل خود را به عقل بشری منحصر کنیم. در این شرایط طبیعی است که تحلیل برآمده از عقل خویش را به تناسب زمان دسته‌بندی کنیم. اما اگر به منابع فراعقلی مانند وحی مقدس معتقد بوده و آنها را مورد استفاده قرار دهیم، دسته‌بندی مزبور مورد خلل واقع می‌شود. به عبارت دیگر، می‌توان با آگاهی از سنن الهی، وعده‌های موجود در قرآن کریم و تواریحی که ذکرشان رفته، در هر نسبت زمانی با یک پدیده سیاسی-اجتماعی، از یک تحلیل درست و موضع مشخص برخوردار بود.

با توجه به مباحث بالا، اگر بخواهیم از منظر صرف عقل بشری به انقلاب‌های اسلامی رخ داده در بلاد عربی بنگریم- همان طور که در اکثر تحلیل‌ها، چنین اتفاقی می‌افتد و همین قضیه، پاشنه آشیل آنها می‌شود- باید عنوان کنیم که ما در نسبت با برخی از این انقلاب‌ها در موقعیت تحلیل پیشینی قرار داریم و در برخی دیگر، در وضعیت تحلیل میانی.

### نسبت مرزهای اعتباری و قلمرو فرهنگی اسلام با تحلیل‌های زمان‌مند

تقابل ژئوکالچر انقلاب اسلامی با ژئوپلتیک غرب در جنبش‌های جاری جهان اسلام، تقابل حقیقت با واقعیت جهان اسلام است. باید پذیرفت که با جنبش‌های جاری در جهان اسلام شکاف بزرگی در الگوهای استبدادی نظام‌های حاکم بر کشورهای اسلامی به وقوع پیوسته است و دیگر نمی‌توان با این نظام‌ها، جهان اسلام را کنترل کرد. این همان آرمان بزرگ امام خمینی در بیداری اسلامی است...

الف. ژئوکالچر: که بیانگر چهار چوب فرهنگی‌ای است که نظام‌ها،



مکتب‌ها و ایدئولوژی‌ها در محدوده آن عمل کرده و اثر می‌گذارند و مقدمات و مبانی فکری خود را نه در محدوده ملی و محلی بلکه در یک جغرافیای فرهنگی منتشر می‌سازند. در ژئوکالچر تمرکز فعالیت‌ها بر فرهنگ به جای سیاست و اقتصاد است و از مؤلفه‌هایی چون دعوت فرهنگی، تبلیغ، نشان دادن کارآمدی، نشان دادن توانایی تولید سرمایه فرهنگی و اجتماعی و رابطه‌های معنوی و فرهنگی و مقاومت به جای زور و سیطره و استعمار استفاده می‌شود.

ب. ژئوپلتیک: ژئوپلتیک مفهوم قدیمی‌تری نسبت به واژه ژئوکالچر بوده و از ابتدای قرن بیستم به عنوان نشانه‌ای برای تحولات و درگیری‌های جهانی در مورد کسب، حفظ و بسط قدرت به کار رفته است. قرن بیستم را قرن ژئوپلتیک گفته‌اند. در طول قرن بیستم ژئوپلتیک به منظور تعریف و توصیف مستمر رقابت جهانی بین بلوک سرمایه‌داری غرب و بلوک شوروی و سیاست‌های استعماری در جهان سوم به کار رفته است. در ژئوپلتیک بسط جغرافیایی و سرزمینی به جای تکیه بر فرهنگ و روش‌های فرهنگی بر سیاست و اقتصاد تکیه دارد.<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد آنجاهایی که هنوز مرزهای جغرافیایی در برابر موج فرهنگی بیداری اسلامی مقاومت می‌کند و در تلاش است تا مرزهای ملی اعتباری به ارث رسیده از قرارداد وستفالی را حفظ کند، در موقعیت تحلیل پیشینی قرار داریم. به طور مثال تحلیل تحولات سیاسی-اجتماعی در مورد کشورهایی مانند عربستان، کویت، قطر و... از جمله این تحلیل‌هاست.

اما از سوی دیگر، مناطقی که در برابر این موج سرخم کرده‌اند و فرهنگ بیداری اسلامی را جایگزین مرزهای سیاسی-جغرافیایی پیشین نموده‌اند، در ذیل تحلیل‌های میانی قرار می‌گیرند. مصر، لیبی، بحرین و... از مناطقی هستند که تصلب مرزهای اعتباری را با موج بیداری اسلامی از بین برده‌اند و در فرآیند انقلاب اسلامی قرار دارند. در نتیجه، در مورد انقلاب‌های اسلامی موجود، تحلیل پسینی وجود ندارد. علت این امر به آن برمی‌گردد که هنوز زمان لازم برای قرار گرفتن ما در چنین موقعیتی فراهم نیست؛ زیرا همان‌طور که گفتیم پدیده‌های سیاسی-اجتماعی زمان بر هستند

۱. مظفر نامدار، «جهان اسلام در چرخه دگرگونی؛ رویارویی ژئوکالچر انقلاب اسلامی با ژئوپلتیک غرب در جنبش‌های اسلامی معاصر»، ۱۵ خرداد، ۱۳۹۰، ش ۲۷، سخن سردبیر.



و انقلاب‌های اسلامی موجود در بلاد عربی - حتی بر اساس نظریه‌های غربی پیرامون جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب و تئوری‌های انقلاب - در مراحل اولیه به سر می‌برند و ما محیط بر این مسائل هستیم.

### انقلاب‌های اسلامی، انقلاب‌هایی بی پایان

اما اگر بخواهیم از منظر دیگری به این مقوله بنگریم باید بگوییم که هیچ انقلاب اسلامی را نمی‌توان یافت که نقطه پایان داشته باشد تا ما را در موقعیت تحلیل پسینی قرار دهد. به عبارت دیگر به نظر می‌رسد اصولاً انقلاب‌هایی از جنس اسلام، حدیقف نداشته و نمی‌توان شرایطی را در نظر گرفت که در آن، فکر و عمل اسلامی - انقلابی تعطیل‌بردار شود. به عبارت دیگر انقلاب‌های اسلامی را نمی‌توان مانند انقلاب‌های مارکسیستی در نظر گرفت که ایجاد جامعه بی‌طبقه را سقف خواسته‌های خویش و نقطه پایانی برای انقلاب کارگران و مستضعفان اعلام کنند یا مانند لیبرال‌های قرن شانزده و هفده میلادی در غرب - نظریه‌های لیبرالیستی در این ادوار که هنوز مسلط بر جامعه غربی نبودند، در برابر نظام‌های سیاسی سلطنتی موجود در اروپا، جزء نظریه‌های انقلابی محسوب می‌شدند - وجود نظام سیاسی مشروطه و دولت حداقلی و مدافع آزادی‌های فردی را آرمان انقلاب معرفی کنند.<sup>۱</sup>

هر چند در انقلاب‌های اسلامی، برقراری حکومت اسلامی و عدالت اجتماعی (عدالت اجتماعی اسلامی) به عنوان آرمان مطلوب معرفی شود، اما این بدان معنی نیست که می‌توان نقطه نهایی برای عدالت اجتماعی اسلامی فرض کرد و گفت که مثلاً از این زمان به بعد و با برقراری این شرایط، کار ما در این حوزه تمام شده یا حکومت اسلامی، با فلان شرایط تحقق یافته و دیگر نیازی به فعالیت فکری - عملی در این بخش نداریم. حتی اگر بتوان نقطه‌ای را برای تبلور کامل ایده‌آل‌های اسلامی تصور کرد، تلاش برای حفظ این ایده‌آل‌ها نیازمند حفظ روحیه انقلابی است و همین باعث می‌شود که ما برای انقلاب‌های اسلامی نتوانیم نقطه پایانی را در نظر بگیریم و به تبع، تحلیل‌های پسینی از انقلاب‌های اسلامی ارایه دهیم. (اصولاً از آنجا که این دنیا محل نزاع دائمی خیر و شر بوده و موقعیت امتحان برای همه و همیشه وجود دارد و همین شرایط است که بستر انقلاب‌های اسلامی را فراهم می‌کند، تصور وجود زمانی که این شرایط برچیده شود، از

۱. برای مطالعه بیشتر رک: فرانکلین لوفان بومر، جریان‌های بزرگ در تاریخ اندیشه غربی، ترجمه حسین بشیریه، تهران، باز، ۱۳۸۰، ص ۴۵۲-۴۲۷.

منظر اسلامی اشتباه است).

البته دو راه گریز از این شرایط وجود دارد. راه اول اینکه تحلیل پسینی خود را در نسبت با ادوار مختلف چنین انقلاب‌هایی تعریف کنیم. در این وضعیت، تحلیل ما تحلیل پسینی از انقلاب اسلامی نیست، بلکه تحلیلی است از آنچه تا آن مقطع در قالب انقلاب اسلامی رخ داده. راه حل دیگر هم آن است که انقلاب اسلامی را از جایی به بعد تعطیل شده فرض کنیم و بعد از آن بیایم در قبال نوستالوژی باقی مانده از آن، تحلیل‌های ناهمگن ارایه کنیم. (مثل برخی از افرادی که روزگاری جزء بزرگان انقلاب ما بودند و امروز از خواص بی بصیرت‌اند. افرادی که فرآیند انقلاب اسلامی را از یک جایی تمام شده تصور کرده و از آن به بعد، شروع به توسعه مملکت با تئوری‌های غربی کردند که حاصلش چیزی جز شکاف فقر و غنا نبود. وضعیتی که حضرت امام در نامه مشهور به جام زهر، و با استفاده از عقلانیت دینی خویش و سنن الهی موجود در قرآن کریم، آن را پیش‌بینی کرده بود).<sup>۱</sup>

### نظریه‌های ناهمگن نقدشده یا قوانین همگن خلل‌ناپذیر

حال، نکته‌ای که در این میان وجود دارد آن است که ما- مراد از ما، همه مسلمانانی است که در قبال بیداری اسلامی مسئولیت دارند- برای موقعیت‌های مختلف انقلاب‌های اسلامی، احتیاج به تحلیل‌ها و نظریه‌هایی داریم که بتوانیم بر اساس آنها، تصمیم‌گیری‌های استراتژیک، عمل و عکس‌العمل‌های صحیحی داشته باشیم؛ زیرا در صورت نبود چنین نظریه‌ها و دیدگاه‌هایی، در دام عمل‌گرایی افتاده و امکان این مسئله وجود دارد که رفتارهای اشتباه و پرهزینه‌ای از ما بروز کند.

اما یک سؤال اساسی در اینجا مطرح می‌شود و آن اینکه کدام نظریه یا نظریه‌های موجود در علوم انسانی توانایی تحلیل انقلاب‌های اسلامی را دارند؟ آیا نظریه‌های حاضر که برآمده از شرایط سیاسی-اجتماعی غرب و بر مبنای ماتریالیسم بوده، می‌تواند انقلاب‌های اسلامی را تحلیل کند؟ آیا نظریه‌ای توانسته انقلاب اسلامی ایران را تحلیل کند که ما بر مبنای آن، انقلاب‌های اسلامی بلاد عربی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم؟

در جواب باید گفت از آنجا که اکثر نظریه‌های موجود در حوزه علوم انسانی، در بستر

۱. «... امروز جنگ حق و باطل، جنگ فقر و غنا، جنگ استضعاف و استکبار، و جنگ پابره‌نه‌ها و مرفهین بی‌درد شروع شده است و من دست و بازوی همه عزیزانی که در سراسر جهان کوله‌بار مبارزه را بر دوش گرفته‌اند و عزم جهاد در راه خدا و اعتلای عزت مسلمین را نموده‌اند می‌بوسم...» صحیفه/مام، ج ۲۱، ص ۸۵.





سیاسی - اجتماعی کشورهای غربی تولید شده، همگنی لازم بین آن بسترها و زمینه اندیشه‌ورزی جهان اسلام وجود ندارد و کار بست آنها در این مورد اشتباه خواهد بود.<sup>۱</sup> از سوی دیگر، نقدهای بسیاری که بر این نظریه‌ها وارد شده نیز، ما را مجاب می‌کند که نمی‌توانیم از آنها بهره کامل ببریم و این دیدگاه‌ها را به عنوان چهارچوب نظری خویش قلمداد کنیم؛ زیرا غالب نظریه‌هایی که به هر نحوی، هسته اصلی خود را از مباحث مارکسیستی و لیبرالیستی دریافت می‌کنند از آنجا که ذاتاً به تحولات سیاسی - اجتماعی نگاهی ماتریالیستی داشته و چنین مسائلی را محصول اختلافات طبقاتی و وجود گروه‌های پیشروی انقلابی می‌دانند، هیچ‌گاه نمی‌توانند وجود دغدغه الهی و تلاش برای برقراری دستورات دین خداوند در عرصه جامعه را به عنوان مبنای انقلاب در نظر بگیرند. این نظریه‌ها نه تنها نمی‌توانند چنین چیزی را درک کنند، بلکه اصولاً قائل به وجود چنین موضوعاتی نیستند. به همین دلیل است که جان فوران در آغاز مقاله «انقلاب ۱۹۷۷-۷۹ چالشی بر تئوری اجتماعی» چنین نوشته است: «تحول گسترده‌ای که در ۱۹۷۸ تمام ایران را فرا گرفت، تقریباً تمام ناظران را، از ژورنالیست‌ها و دیپلمات‌ها گرفته تا اندیشمندان ایرانی و نظریه‌پردازان تغییرات اجتماعی جهان سوم، به تحیر افکند.»<sup>۲</sup> وی در ادامه مقاله، ضمن اشاره به چالش‌های فراوان نظریه‌های گوناگون در تحلیل انقلاب ایران می‌نویسد: «موضوع نظریه اجتماعی در دهه ۱۹۸۰ به این ترتیب در آمد که آیا انقلاب ایران را باید به عنوان یک مورد منحصر به فرد، خلاف سایر انقلاب‌ها مورد بررسی قرار داد و یا اینکه علت انقلاب‌ها را باید در پرتو شواهد ایران مجدداً مورد مذاقه قرار داد؟»<sup>۳</sup> برای روشن شدن این موضوع، به دو نمونه از این تئوری‌ها و نقدهایی که بر آنها وارد شده اشاره می‌کنیم.

رابرت دی‌لی، پروفیسور علوم سیاسی در دانشگاه کلرادو که یکی از استادان برجسته علوم سیاسی در ایالات متحده امریکاست، در مقاله «انقلاب اسلامی و اصالت» کوشش می‌کند انقلاب ایران را در چهارچوب متدلوزی غربی تحلیل نماید، اما اذعان می‌کند که

۱. در یکی از کلاس‌های دوره کارشناسی ارشد، فردی مهمان دانشگاه ما شد که در امریکا مشغول به تحصیل در رشته علوم سیاسی بود. از ایشان در مورد اساتید ایرانی موجود در آنجا سؤال کردیم. در کنار مطالبی که وی پیرامون ایشان عنوان کرد، موضوعی خیلی جالب توجه بود و آن اینکه اساتید ایرانی مقیم امریکا توسط جامعه علمی آنجا من باب این مسئله مورد نقد قرار گرفته‌اند که چرا از نظریه‌های ما غربی‌ها برای تحلیل شرایط سیاسی - اجتماعی ایران استفاده می‌کنید؟ در حالی که ما (غربی‌ها) این نظریه‌ها را برای تحلیل مسائل خودمان تولید کرده‌ایم.

۲. عبدالوهاب فراتی، *رهیافت نظری بر انقلاب اسلامی* (مجموعه مقالات)، «انقلاب ۷۹-۱۹۷۷ چالشی بر تئوری اجتماعی»، معارف، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی نهاد مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، ۱۳۷۹، ص ۳۲۵ و ۳۲۸.

۳. همان.



انقلاب اسلامی ماهیت خاصی دارد که در قالب متدلوژی متداول در غرب قابل تحلیل نیست؛ لیکن با استناد به برخی مشترکات موجود بین انقلاب اسلامی و اندیشه‌های اصالت در غرب، تلاش می‌نماید انقلاب اسلامی را از بُعد اصالت که برای غرب نیز آشناست تحلیل کند. وی در آغاز مقاله می‌نویسد:

انقلاب اسلامی پیچیده و اسرارآمیز است. مساوات‌طلب است، اما در عین حال سوسیالیست یا دموکراتیک نیست. رادیکال است، اما سنتی نیز به نظر می‌رسد. بیگانه‌گریز است، اما به ندرت انزواگراست و نمایانگر انقلاب‌های فرانسه، روسیه و یا تجربه امریکا نیست. نظریه‌های علوم اجتماعی راجع به نوسازی، خواه مارکسیست، خواه ملهم از سرمایه‌داری لیبرال نتوانستند وقوع آن را پیش‌بینی کنند و هنوز توضیح قانع‌کننده‌ای برای آن ارائه نکرده‌اند. تنها در دل تاریخ اسلام که با قیام‌های زاهدانه در هر عصری مشحون است، می‌توان معنایی برای این جنبش عظیم که جهان اسلام را درنوردید پیدا کرد... در تاریخ اسلام، انقلاب در الگویی متناوب از زوال و تولد قرار می‌گیرد، اما در پی رسیدن به فراسوی شیوه تفکر متداول است. انقلاب اسلامی در جست‌وجوی یک آغاز تازه، یک تأسیس مجدد، بازآفرینی و فعال کردن دوباره اقدامات انقلابی محمد(ص) است که ملهم از کلام قرآن بود.<sup>۱</sup>

تدا اسکاچپول در کتاب *دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی* که آن را تنها سه سال پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران نوشت، با مطالعه انقلاب‌های فرانسه، روسیه و چین ادعا کرد که فقط جوامع کشاورزی مستعد انقلاب‌های اجتماعی هستند. وی درباره سه انقلاب مذکور می‌نویسد:

شورش‌های کشاورزان تاکنون از اجزای مهم و غیرقابل تردید پیکره انقلاب‌ها به خصوص در چین، روسیه و فرانسه بود. مایه شگفتی نیست که تمامی این انقلاب‌ها در جوامعی رخ دادند که نیروی کشاورز آن نقش عمده را در تولیدات به عهده داشت. بدون مشارکت کشاورزان، کارگران شهری مرکز قادر به اعمال انقلاب و اصلاحات نبودند. انقلاب‌های آلمان و انگلستان مبین این فرضیه است... در هر دوی این انقلاب‌ها نقش

۱. رابرت دی لی، *انقلاب اسلامی و اصالت*، قم، تبیان، ۱۳۸۷، ص ۲۴۰-۲۱۷، به ویژه صفحات ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۲ و ۲۲۳.



کلیدی و اصلی در دست کارگران و کارمندان شهری بود ولی علی‌رغم حضور یکپارچه و عظیم آنها و تنها به دلیل عدم حضور کشاورزان در روند انقلاب با شکست روبه‌رو شدند... نقش کشاورزان در انقلاب‌های چین، فرانسه و روسیه بسیار چشمگیر بود.<sup>۱</sup>

او علاوه بر این، اعتقاد داشت انقلاب‌ها به راه نمی‌افتند، بلکه می‌آیند. در تحلیل او برای انقلاب‌ها، جایی برای نقش مذهب وجود نداشت. بر همین اساس بود که در سال ۱۹۸۲ در مقاله «حکومت تحصیل‌دار و اسلام شیعه در انقلاب ایران» اعتراف کرد که انقلاب ایران موجب تعجب او شده و مجبور به رفو کردن و ترمیم و بازنگری نظریه خود گردید. نقش رهبری و ایدئولوژی در انقلاب ایران را پذیرفت و بر همین پایه بود که اعتراف کرد درک وی از نقش ممکن نظام‌های عقیدتی و مفاهیم فرهنگی در شکل دادن به کنش‌های سیاسی تعمیق یافته است. برای او روشن شد که مطابق نظر بسیاری از دانشمندان غربی، ایران در هنگام وقوع انقلاب یک جامعه کشاورزی نبود و کشاورزی برای بیشتر مردم شیوه اصلی تولید و روش عمده امرار معاش به شمار نمی‌رفت. او در آغاز مقاله، تعجب و شگفتی خود را از انقلاب ایران چنین بیان می‌کند:

سقوط اخیر شاه ایران و به راه افتادن انقلاب ایران بین سال‌های ۱۹۷۶-۱۹۷۷ باعث تعجب ناگهانی ناظران خارجی، از دوستان امریکایی شاه گرفته تا روزنامه‌نگاران و متخصصان سیاسی و متخصصان علوم اجتماعی از جمله افرادی مثل من که متخصص مسائل انقلاب هستم، گردید. همه ما با علاقه و شاید بهت‌زدگی تحقق وقایع جاری را مشاهده کرده‌ایم. تعدادی از ما به سوی تفحص در مورد واقعیات اجتماعی - سیاسی ایران در ورای این رخدادها سوق داده شدیم. برای من چنین تحقیقی غیر قابل اجتناب بود. بیش از همه به خاطر این بود که انقلاب ایران از جنبه‌های مختلف غیر عادی اش مرا تحت تأثیر قرار داد. این انقلاب مطمئناً شرایط یک انقلاب اجتماعی را دارا می‌باشد. با این حال، وقوع آن به ویژه در جهت وقایعی که منجر به سقوط شاه شدند انتظارات مربوط به علل انقلابات را - که من پیش‌تر در تحقیق تطبیقی - تاریخی‌ام در مورد انقلاب‌های فرانسه، روسیه و چین تکامل

۱. تدا اسکاچپول، دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی، ترجمه سید مجید رویین‌تن، تهران، سروش، ۱۳۷۶، ص ۱۳۶.



بخشیده‌ام - زیر سؤال برد.<sup>۱</sup>

او در ادامه، برخی آثار انقلاب ایران بر تحلیل خود از انقلاب‌ها و در نتیجه، تغییر در نظریه خویش را آورده و می‌نویسد:

من در کتابم به نام دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی بدون استثنا از تمامی نظریه‌هایی که پذیرفته‌اند انقلابات آگاهانه توسط نهضت‌های انقلابی متکی به جنبش‌های توده‌ای اجتماعی ساخته می‌شوند انتقاد کرده‌ام... در کتاب، از وندل فیلیپس نقل کرده‌ام که انقلاب‌ها ساخته نمی‌شوند، آنها به وجود می‌آیند. مراحل اولیه انقلاب ایران مشخصاً نظرات قبل من در مورد موجبات انقلاب اجتماعی را زیر سؤال برد. سه دشواری آشکار بلافاصله به ذهن من خطور می‌کند... اگر در واقع بتوان گفت که یک انقلاب در دنیا وجود داشته است که عمداً و آگاهانه توسط یک نهضت اجتماعی توده‌ای ساخته شده تا نظام پیشین را سرنگون سازد، به طور قطع آن انقلاب، انقلاب ایران بر علیه شاه است. تا آخر سال ۱۹۷۸ کلیه بخش‌های جامعه شهری ایران تحت لوای اسلام شیعه گرد آمده بودند و از رهنمودهای یک روحانی عالی‌قدر شیعه، آیت‌الله روح‌الله خمینی، در جهت مخالفت سازش‌ناپذیر علیه شاه و کلیه افرادی که همچنان به او وابسته باقی مانده بودند، پیروی می‌کردند... مردم شهرنشین ایران با بسیج توده‌ای خود به یک نهضت فراگیر بر علیه یک رژیم سلطنتی و امپریالیست جامه عمل پوشاندند. انقلاب آنها صرفاً نیامد، بلکه به صورت آگاهانه و منطقی ساخته شد.<sup>۲</sup>

وی در ادامه، این مقاله از نقش روحانیان و غیر روحانیان با ایمان و زنجیره بی‌پایان از نمازهای جماعت و مراسم مذهبی در روزهای ویژه مذهبی و نقش تشیع و اسطوره بنیادین آن داستان شهادت مشتاقانه امام حسین (ع) و سخنرانی‌های امام خمینی (ره) در معرفی شاه به عنوان عامل ضد اسلام و نوکر امپریالیسم خارجی، یاد کرده و با تأکید فراوان بر نقش مذهب شیعه در انقلاب ایران می‌نویسد:

به طور خلاصه، اسلام شیعه هم از نقطه نظر سازمانی و هم از لحاظ

۱. عبدالوهاب فراتی (به کوشش)، *رہیافت‌های نظری بر انقلاب اسلامی* (مجموعه مقالات)، تدا اسکاچپول، «حکومت تحصیل‌دار و اسلام شیعه در ایران»، ترجمه محسن امین‌زاده، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۲۱۶-۱۸۵.  
۲. همان.





فرهنگی برای ایجاد انقلاب ایران علیه شاه، نقشی حیاتی داشت.<sup>۱</sup> جان فوران هم در نقد نظریه تدا اسکاچپول در مقاله «انقلاب ۷۹-۱۹۷۷ چالشی بر تئوری اجتماعی» نوشت: «برای مثال، انقلاب ۱۹۷۹ ایران، سه سال پس از ادعای اسکاچپول مبنی بر اینکه انقلاب‌ها به راه نمی‌افتند، بلکه می‌آیند، نشان داد انقلابی است که به صورت دقیق و منسجم به راه افتاده است.»

در نتیجه به همین دلیل است که هنگام تحلیل انقلاب اسلامی ایران، با وجود نظریه‌های مختلفی که ارایه شد و اصولاً نسل چهارم تئوری پردازان انقلاب را به وجود آوردند، نتوانستند این انقلاب را درک کنند و آن را یا محصول توسعه اقتصادی تقدم یافته بر توسعه سیاسی دانستند<sup>۲</sup> یا در تحلیل‌های چندعلیتی از یک سو به عوامل داخلی مانند کاهش فشار شاه و افزایش بسیج مردمی و از سوی دیگر به عوامل خارجی مانند عدم حمایت امریکا از شاه اشاره کردند.<sup>۳</sup>

همه اینها مؤید یک نکته اساسی است و آن اینکه استفاده نظریه پردازان و اندیشمندان ما از تئوری‌های غربی در تحلیل مسائل پیش رو، بزرگ‌ترین اشتباهی است که می‌تواند رخ دهد. به عبارت دیگر، اگر تصور کنیم که نظریه‌های ناهمگن غربی پر از انتقاد، قانون همگن خلل‌ناپذیر است، هیچ نمی‌توانیم از قید تصلبات آن‌ها بی‌رهایی پیدا کنیم و همچنان در عدم درک انقلاب‌های اسلامی گرفتار می‌مانیم.

### انقلاب در تحلیل‌ها، پیش شرط تحلیل انقلاب‌ها

با توجه به موضوعی که در بالا بیان شد به مرحله مهمی می‌رسیم و این سؤال مطرح می‌شود که برای تحلیل انقلاب‌های اسلامی موجود در بلاد عربی، کدام نظریه یا نظریه‌هایی باقی می‌ماند تا بر اساس آن، بتوانیم آن‌ها را تئوریزه کنیم و درک کامل‌تری از آنها داشته باشیم؟ آیا چنین نظریه‌ای موجود است؟ اگر نیست، چه باید کرد تا تولیدات ما در حوزه علوم انسانی به جایگاهی برسد که بتوانیم نظریه لازم را برای انقلاب‌های اسلامی طراحی کنیم؟

به نظر می‌رسد برای تحلیل انقلاب‌های اسلامی پیشینی، موجود و پسینی، یک

۱. همان.

۲. رک: پرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیرشانه‌چی، تهران، مرکز، ۱۳۸۶.

۳. رک: جان فوران، *مقاومت شکستنده* (تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی)، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا، ۱۳۷۸.



پیش‌شرط بنیادین بسیار مهم لازم است و آن انقلاب در تحلیل‌ها و تئوری‌هایی است که فعلاً در ذهن ما نقش بسته و ما را مجبور می‌کند تا از منظر آنها به تحولات رخ داده در مسائل سیاسی - اجتماعی جهان اسلام بنگریم. به عبارت دیگر، تا وقتی که به مسلمات نظری حک شده در اندیشه‌ورزی خود، شک نکرده و آنها را مورد نقد قرار ندهیم، نمی‌توانیم به این روحیه دست پیدا کنیم که خودمان را در موقعیت نظریه‌پردازی قرار دهیم. رهبر معظم انقلاب پیرامون این نکته فرموده‌اند:

اینکه بنده در باره علوم انسانی در دانشگاه‌ها و خطر این دانش‌های ذاتاً مسموم هشدار دادم - هم به دانشگاه‌ها، هم به مسئولان - به خاطر همین است. این علوم انسانی‌ای که امروز رایج است، محتوایی دارد که ماهیتاً معارض و مخالف با حرکت اسلامی و نظام اسلامی است؛ متکی بر جهان بینی دیگری است؛ حرف دیگری دارد، هدف دیگری دارد. وقتی اینها رایج شد، مدیران بر اساس آنها تربیت می‌شوند؛ همین مدیران می‌آیند در رأس دانشگاه، در رأس اقتصاد کشور، در رأس مسائل سیاسی داخلی، خارجی، امنیت، غیره و غیره قرار می‌گیرند. حوزه‌های علمیه و علمای دین پشتوانه‌هایی هستند که موظف‌اند نظریات اسلامی را در این زمینه از متون الهی بیرون بکشند، مشخص کنند، آنها را در اختیار بگذارند، برای برنامه‌ریزی، برای زمینه‌سازی‌های گوناگون. پس نظام اسلامی پشتوانه‌اش علمای دین و علمای صاحب‌نظر و نظریات اسلامی است؛ لذا نظام موظف به حمایت از حوزه‌های علمیه است، چون تکیه‌گاه اوست.<sup>۱</sup>

اما این انقلاب مقدماتی در چه سطوح و در چه مواردی باید رخ دهد؟ کدام بخش‌های نظریه‌پردازی ما باید دچار تحول شود؟ انقلاب در علوم انسانی، انقلاب در چه چیزهایی است؟

حتماً ذهن یک نفر نمی‌تواند همه ابعاد یک مسئله را تحت پوشش قرار دهد و هر چقدر این مسئله بزرگ‌تر باشد، نقص‌های این امر بیشتر می‌شود. اما آنچه به عنوان برخی از ملزومات این انقلاب به ذهن خطور می‌کند این است که انقلاب در تحلیل‌های ما، برای تحلیل انقلاب‌های اسلامی موجود باید در سه سطح: بینش نظریه‌پردازی، روش نظریه‌پردازی و دانش نظریه‌پردازی اتفاق بیفتد.

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار طلاب، فضلا و اساتید حوزه علمیه قم، ۱۳۸۹/۷/۲۹.



انقلاب در بینش نظریه‌پردازی به این معنی است که اولاً تصور نکنیم غربی‌ها خدای تولید علم هستند و هر وقت دست به خاک می‌زنند، زر می‌سازند؛ به عبارت دیگر شخصیت اسطوره‌ای از غربی‌ها در ذهن خود نسازیم و اسیر این بت خودساخته نشویم و با رویکرد انتقادی به بررسی آثار ایشان بنشینیم. از سوی دیگر، اعتماد به نفس ملی خویش را بالا برده و به این باور برسیم که «ما می‌توانیم». همان‌طور که امروزه، این توانایی را در بخش‌هایی مانند انرژی هسته‌ای و نانو تکنولوژی ثابت کرده‌ایم.

ثانیاً ما باید قبول کنیم که تولید علم و نظریه‌پردازی در حوزه علوم انسانی، عرصه‌ایست که در آن خطا ممکن است و با تجربه و گذر از این خطاهاست که می‌توانیم به تئوری‌های درست‌تری دست پیدا کنیم. حتی بررسی تجربه تاریخی غرب نیز مؤید این نکته است که بزرگ‌ترین نظریه‌های سیاسی-اجتماعی آنها محصول نقد و رد تئوری‌های پیشین است.

ثالثاً بزرگان علوم انسانی برای نظریه‌های جدیدی که توسط دیگران تولید می‌شود و البته خالی از ایراد نیستند، راه‌ارایه و بروز فراهم کنند و با نگاه دلسوزانه، به تعمیق این نظریه‌ها همت گمارند.

رابعاً نظریه‌پردازی در حوزه علوم انسانی و به خصوص تولید تئوری برای انقلاب‌های اسلامی، نیازمند افرادی است که خودشان عامل به این نظریه‌ها باشند. برای مثال حضرت امام (ره) که در دوران جدید دست به احیای نظریه ولایت فقیه زدند، در ابتدای امر عامل به آن بودند و همه هستی خود را در جهت اعتلا و اجرای این نظریه اختصاص دادند. این مسئله آنجا از اهمیت برخوردار می‌شود که تئوری‌های ایجاد شده، بخواهند در واقعیت زندگی عملی خود فرد وارد شوند و عدم التزام عملی به وجود آورنده آن، ضربه مهلکی است برای آن نظریه.

مراد از انقلاب در روش نظریه‌پردازی این است که نظریه‌پرداز انقلاب اسلامی، عالم برج عاج‌نشین نباشد و برای موارد کاربردی و عملیاتی موجود در عرصه‌های سیاسی-اجتماعی مسلمانان، دست به تولید نظریه بزند. مسلماً بحث‌های تئوریک که مستقیم یا غیر مستقیم در جهت کاربرد در حیات سیاسی نظریه‌پرداز انقلاب نباشد، گویی اصلاً تولید نشده. به عبارت بهتر، نظریه‌های ما باید برای کاربست عموم مردم باشد و اثر آن در زندگی مردم دیده شود و پرداختن به موضوعات غیر مربوط، خنثی و انحرافی که امروزه در دانشگاه‌های ما موج می‌زند، تعطیل شود.

و اما منظور از انقلاب در دانش نظریه‌پردازی این است که داده‌ها، مواد خام یا همان

مواد اولیه مورد نیاز برای تحلیل و تولید نظریه را، نه از منابع مستشرقین غربی که بسیار جهت‌دار است بلکه از خودمان کسب کنیم و از تولیدات بومی در این بخش بهره ببریم. جهان اسلام برای برخورداری از نظریه بومی، نیازمند تئوری‌هایی است که از دل مناسبات درون چنین جوامعی بیرون آمده باشد و برای این کار لازم است تا به گنجینه نهان موجود در بخش اطلاعات اولیه باور داشته و آنها را استخراج کنیم. البته این به معنی نفی تولیدات غربی‌ها نیست بلکه توصیه‌ای است برای داشتن نگاه انتقادی به آنها.

